

خواستگاری سنتی یا آشنایی قبل از ازدواج



کارتون: جام جم آنلاین

گفت گو خانه امن با هدی ریاضی کارشناس خانواده

یکی از چالش برانگیزترین موضوعاتی که این روزها نظر کارشناسان اجتماعی و روان شناسان را به خود جلب کرده است مباحث مربوط به ازدواج و آشنایی دخترها و پسرها قبل از ازدواج، نقش والدین در پروسه آشنایی نقاط ضعف و قوت دارد. به همین دلیل با " هدی ریاضی " یکی از متخصصان و کارشناسان مسایل فردی و خانوادگی به گفت و گو نشستیم و نظر کارشناسی ایشان در این رابطه را جویا شدیم.

به عنوان سوال اول و به عنوان یک کارشناس مسائل فردی و خانواده بفرمائید نقش آشنایی یک زن و مرد پیش از ازدواج چگونه است و اصولاً ازدواج هایی که با روند خواستگاری صورت می پذیرد و میزان آشنایی کم است با چه پروسه ای می تواند از موفقیت بیشتری برخوردار باشد؟

آشنایی قبل از ازدواج بسیار مهم و اساسی است اما این آشنایی دارای شرط و شروط است. مشکل اصلی در این موارد نه در طول مدت آشنایی و نه در شیوه آشنایی (اعم از خواستگاری، دوستی، همکاری و...) بلکه در نکاتی است که باید مورد توجه قرار گیرد. بسیار دیده شده زوج هایی که حتی سال ها قبل از ازدواج آشنایی داشتند، اعم از فامیل، دوست و یا دوره نامزدی، بعد از ازدواج دچار مشکل و حتی جدایی شده اند و بسیاری بوده اند که با دوره آشنایی کوتاه مدت دارای زندگی زناشویی موفق بوده اند.

بر اساس تجارب ایرانی و نه مأخوذ از فرهنگ های دیگر، حدمتوسط دوره آشنایی برای کسانی که تصمیم به ازدواج دارند 2 الی 4 ماه است اما امکان دارد در شرایطی، کمی کمتر یا مدتی بیشتر باشد. وقتی نکات لازم را بدانید در مدت زمان کوتاهی به نتیجه می رسید. ولی وقتی نکات را ندانید و یا توجه نکنید حتی اگر مدت ها هم زمان بگذرد باز هم به نتیجه مطلوب نخواهید رسید. البته حداقل زمان لازم برای توجه به نکات ضروری باید در نظر گرفته شود.

گاهی زمان که طولانی می شود طرفین تصور می کنند ملزم به ادامه رابطه و ازدواج هستند، علی رغم اینکه متوجه تفاوت های فاحش خود شده اند. درمورد خواستگاری ها در سنتی ترین خانواده ها هم گفتگوی تلفنی و یا آشنایی حضوری در خانه و یا با حضور فرد سوم حتی خارج از خانه بلامانع است؛ مگر به دلیلی خانواده اصرار به صورت پذیرفتن ازدواجی باشد که از بحث ما خارج است. که در این شرایط هم می توان به نکات ضروری توجه کرد. منظور اینکه در خواستگاری های سنتی هم می توان شرایطی را داشت که به نکات مهم توجه کرد. و اما نکاتی که باید مد نظر باشند عبارتند از :

من این نکته رو نکته صفر نامیدم چون قبل از هر آشنایی و تصمیم برای ازدواج اول آدم باید تکلیفش را با خودش روشن کند و به این سوالات جواب بدهد :

چرا می خواهم ازدواج کنم؟

با توجه به علت ازدواجم دنبال فردی با چه خصوصیتی باید باشم؟

آیا خود من این خصوصیات و یا خصوصیات هماهنگش رو دارم؟

مهمترین نکته در ابتدای آشنایی به هر صورتی (خواستگاری، دوستی، همکاری و...) این است که هر دوطرف به حس قلبی شان توجه کنند. منظور از حس قلبی، تپش قلب و عشق و شور و ... اینها نیست بلکه حداقل احساسی که، گفتگو و دیدار مجدد فرد برایشان خوش آیند باشد است. یعنی اگر هیچ کششی وجود ندارد خودشان را راضی نکنند که بعد از چند جلسه گفتگو کشش ایجاد می شود، ویا شرایط بسیار خوب طرف مقابل آنها را مجاب به ادامه نکند. البته دو جلسه برای رسیدن به نتیجه قطعی که آیا کششی وجود دارد یا نه لازم است. موارد بسیاری دیدم و شنیدم که وقتی می پرسم ابتدا چه ویژگی برای جذب بود؟ می گوید: "چیز خاصی نبود! ولی خب آدم از اول که عاشق نمیشه! کم کم احساس ایجاد می شه. ویا مورد خیلی خوبی بود. "مخصوصاً خانم ها می گویند: "تو این زمان کمبود خواستگار!! این، هم تحصیل کرده بود هم وضع مالی نسبتاً خوبی داشت هم خانواده اش خوب بودند. "ولی تجربه نشون داده که همه اینها برای ادامه زندگی لازمه ولی اصلاً کافی نیست. همانطور که گفتم پیش می آید که آدمی در برخورد اولیه هیچ جذابیتی نداشته باشد. ولی اگر بعد از دو جلسه گفتگوی حضوری یا تلفنی هیچ کششی نبود، نباید خودتان را راضی کنید که بعداً خوب می شود. و نیز از طرف دیگر گاهی فرد آنقدر درگیر شرایط سختی است که برای خودش قرارداد، که اصلاً به قلبش توجه نمی کند، یعنی در برابر فردی قرار می گیرد که برای او خوش آیند است ولی چون تحصیلاتی که می خواسته ویا قد و قواره ای که همیشه مدنظرش نبوده ویا ... از همون ابتدا صدای قلبش رو خفه می کند و می گوید: "نه اصلاً این اونجور که من می خوام یا تو رویاهام دنبالش می گشتم نیست" درحالی که اگر کمی صبوری می کرد می توانست نکات قابل قبولی را پیدا کند و تصمیم معقول تری بگیرد.

آیا برای تفاوت های فرهنگی و یا هم فرهنگ بودن زوج ها نیز تأکیدی وجود دارد و شما در مواردی که با آن برخورد کرده اید تا چه میزان به این شاخصه اهمیت میدهید؟

هم فرهنگ بودن خانواده ها بسیار بسیار مهم است. در موارد نادر زوج هایی که علی رغم تفاوت زیاد خانواده ها زندگی خوبی داشته اند هم وجود دارند. ولی این زندگی خوب هم مرهون تلاش بسیار آن دو، و شباهت بسیار زیاد فکری و احساسی هر دو نفر بوده که باعث موفقیت زندگی شده که در این گونه موارد هم فرزندان شان از دوگانگی فرهنگی بی نصیب نبوده و گاها مشکلاتی ایجاد شده است. ولی در اغلب موارد وقتی خانواده ها بسیار متفاوت باشند فرزندان هم متفاوت هستند حتی فرزندان که به ظاهر با خانواده خوب متفاوتند و حتی مخالف خانواده خود، رفتاریهای روزمره و عمق وجودشان را از خانواده و به ویژه از مادر گرفته اند. به قول معروف فرهنگ و خلق و خو در دوره جنینی از راه خون، در دوره نوزادی از راه شیر، وارد رگ وریشه فرزندان می شود. نکته جالب اینکه فرزندان که بیشتر با والدین خود مخالفت می کنند و به رفتار آنها اعتراض دارند بیشتر شبیه آنها هستند، فقط رفتار ظاهریشان متفاوت است. مثلاً وقتی پسری از دیکتاتوری پدر یا مادرش شاکی است پس از مدتی معلوم می شود خودش هم دیکتاتور است ولی والدینش بر اساس پایبندی به اصول سنت دیکتاتور هستند خودش بر اساس پایبندی و پذیرش اصول زندگی مدرن. یا دختری که از وسواس مادرش شاکی است. می بینید مادر در نظافت خانه وسواس دارد دختر در درس خواندن ویا مورد دیگر. البته در همه موارد استثناء نیز وجود دارد ولی ازدواج را نباید بر اساس استثناء بنا کرد، ولی متأسفانه در مورد ازدواج به دلیل نیاز فرد و کمبود مورد مناسب، همه تصور می کنند فردی که با او رابطه دارند استثنای خانواده اش است و علی رغم اینکه اصلاً با خانواده او کنار نمی آیند اقدام به ازدواج می کنند و بعد می گویند: "عوض شد اینجوری نبود."

مورد بعدی هماهنگی اهداف و آرزوها و ارزش ها در زندگی است. این از مواردی است که فرد باید ابتدا در مورد خودش در پاسخ به بند صفر به دست آورده باشد تا در مورد طرف مقابل هم بتواند به درستی متوجه شود که وی دارای چه اهداف آرزوها ویا معیارهایی برای زندگی است؟

در هماهنگی اهداف و آرزوها و ارزش ها آیا هماهنگی اندیشه و تفکر هم جا دارد؟ به نظر شما زوجین باید در نوع تفکر هم یکسان باشند؟

در زمانه ما و مخصوصاً در قشر تحصیل کرده بسیار دیده شده که به طرز تفکر و اندیشه و گفتگوها و نظرات اجتماعی، خانوادگی و کارشناسی طرف مقابل توجه بسیار می شود یعنی به آنچه می گوید و می اندیشد. که به نظر می آید که باید همینطور باشد و به قول مولانا

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای

ولی زندگی زناشویی زندگی افکار نیست بلکه علاوه بر افکار زندگی استخوان و ریشه است. خورد و خواب و خرید و سفر و پوشش و حضور اجتماعی و خنده و تفریح و ... همه اینهاست. شما تصور کنید با مادر، خواهر، برادر و دوستان خود چند ساعت ویا چند در صد از وقتتان را به گفتگو می گذرانید؟ و چند در صد گفتگوها پیرامون مسائل مهم اجتماعی فرهنگی عرفانی اخلاقی و ... می گذرد؟ اگر دقت کنید بیشتر زمان ما به امور دیگر می گذرد که این بد نیست این لازمه زندگی است، پس باید کسی را انتخاب کنید که بیشتر در این موارد با او همراه و هم رنگ باشید و گفتگوی مناسبی در این زمینه ها داشته باشید. تعداد افرادی که به دلیل عدم هم فکری ویا نداشتن حرف های زیبایی... به دادگاه طلاق مراجعه کرده باشند بسیار اندک است، بلکه اغلب پس از اعلام عدم تفاهم به مواردی اشاره می کنند که در مورد زندگی روزمره است: عدم تفاهم در خرید، در سفر، در رفت و آمدهای خانوادگی در تفریحاتی که انتخاب می کنند و غیره...

در اصطلاح روانشناسی می گویند در ازدواج باید یک هم بازی همراه و خوب برای کودک درونتان انتخاب کنید. (البته بعد از تناسب

عقل و اندیشه که این را جزء بدیهیات در نظر گرفته ام) و منظور از عقل و اندیشه حرف زدن ها و به قول مصطلح امروزی مخ زدن نیست، بلکه عقل در رفتارهای ظاهری مثل سخن گفتن روزمره نحوه تعامل با مردم عادی مغازه دار و غیره و منش ظاهری و کلی در محورهای کلی زندگی. در نتیجه در زمان آشنایی نباید از طرز فکر و نظر فرد سوال کرد باید از عملکرد وی سوال کرد که مثلاً در سفرهایی که با دوستان یا خانواده داشته چگونه عمل کرده و یا برای خرید فلان مورد چگونه عمل می کند از کجا خرید می کند و یا چه تفریحی تاکنون داشته نه اینکه چه تفریحاتی دوست دارد داشته باشد!!!

توجه به عملکرد فرد در همان جلسات اول آشنایی و یا خواستگاری. هرگونه رفتار افراط گونه مثل خرید کادوهای بسیار گران قیمت و یا برعکس نشان از عدم تعادل است البته نه کمی بیش از اندازه چون طرف مقابل هم در شرایط ویژه است.

شاید مطلبی که می خواهم بگویم برایتان عجیب باشد چون معروف است که افراد در این زمان ها بسیار ظاهر سازی می کنند تا فرد مورد نظر خود را راضی به ازدواج کنند. ولی تجربه من نشان داده که آدمها از رفتارهای معمولی شان مشخص می شوند و ما هم می فهمیم ولی دوست داریم باور کنیم که اشکالی وجود ندارد. بسیاری از افراد می گویند: "از اولش فهمیدم آدم عصبی است و یا راحت خرج نمی کنه و یا خیلی گیر میده (شکاکه)، ولی گفتم نه، اشتباه می کنم و یا مثلاً آدم با تدبیریه و یا خیلی به همسرش اهمیت میده غیرتیه و یا..."

البته منظور من این نیست که اگر کسی هر مشکلی داشت رد کنیم، نه به هر حال همه ما اشکالاتی داریم و گاهی ازدواج به ما کمک می کند خودمان را بهتر بشناسیم و رشد کنیم. که اگر با این نگاه پیش رویم بسیار موفق تر خواهیم بود. مهم این است که اشکالات را ببینیم و با علم به وجود اشکالات راه حل هایی را مدنظر بگیریم تا مشکل کمتری داشته باشیم. مثلاً اگر فردی از جهت خانوادگی شخصیتی فکری عملکردی و... با ما تناسب دارد و تمایل قلبی هم داریم فقط آدم عصبی است نباید رد کنیم بلکه باید اگر می توانیم چاره اندیشی کنیم. ولی اگر اصلاً تاب ارتباط با فرد عصبی را نداریم اقدام نکنیم. جالب است که بدانید موردی داشتم که می گفتم: "فهمیدم عصبیه ولی چون همه موارد دیگرش خوب بود قبول کردم، با خود گفتم درستش می کنم ولی نشد." و دقیقاً مورد مشابه دیگری: "گفتم آدم های عصبی آدم های عاطفی و مهربونی هستند من می تونم باهاش کنار بیام و از دریای محبتش استفاده کنم و گاهی هم البته دریا طوفانی میشه ولی آرامش بعدش خیلی لذت بخشه و الان بعد از 30 سال، زندگی لذت بخشی دارم گرچه همسر من همچنان عصبیه!!!"

آیا شما برای آموزش در زمان تحصیل نقشی یا ضرورتی قابل هستید؟ مثلاً در مقطع دبیرستان و اگر چه شما می خواستید کارگاهها و یا کلاس هایی را برای دانش آموزان برگزار کنید چه کلاس هایی را ضمن تحصیل برای محصلان توصیه می کردید؟

با توجه به نکاتی که گفتم پاسخ سوال شما این است که حتماً آموزش باید از سنین پایین شروع شود ولی الزامی نیست که به نام آموزش پیش از ازدواج باشد گرچه گاهی اگر به این نام باشد جذابتر است.

به نظر من اصل اساسی خوشبختی عزت نفس و اعتماد به نفس است که اگر این دو باشد ارتباط مؤثر ساده تر و در نتیجه خانواده به هر شکلش (قبل از تأهل و بعدش) خوشبخت تر خواهد بود. پس باید از ابتدایی ترین آموزش ها آموزش عزت نفس یعنی دوست داشتن خود باشد، بعد اعتماد به نفس یعنی باور و اعتماد به توانایی های خود؛ یعنی اعتماد دارم باور دارم که می توانم و چون خود را دوست دارم اگر نتوانم هم یاد می گیرم. وقتی من خودم را دوست دارم و خود را دوست داشتنی می دانم دیگه هر رفتار همسر رو تعبیر که دوست نداشتن کم شدن توجه بی مهری و غیره نمی کنم. وقتی خود را دوست دارم حتی در ناتوانی و ضعف و عدم موفقیت هم خودم را دوست دارم پس برای توجیه اشتباهاتم به راحتی عذر خواهی می کنم نه اینکه دنبال مقصر باشم. وقتی به خود اعتماد دارم که می توانم پس می توانم با همسر ارتباط خوبی برقرار کنم می توانم درکش کنم و اگر نتوانستم عذر خواهی کنم. می توانم خواسته ام را به راحتی نه با غر و توقع از او بخوام می توانم عدم توانایی و یا جذاب نبودن خواسته ام برای او را بپذیرم... و به او هم اجازه میدهم خودش را دوست داشته باشد....

پس آموزش و مخصوصاً آموزش عزت و اعتماد به نفس و یا در یک کلمه پذیرش خویشتن، امری است که باید بسیار بسیار زود آغاز شود.

درباره آموزش های جنسی در بهبود روابط زوجین چه فکر می کنید؟ اصولاً چه میزان از مشکلات زوجین به عدم برخورداری از آموزش های جنسی بر می گردد (اگر می شود دو نمونه عملی را بیان کنید زیرا این نمونه ها برای مخاطب جذاب است)؟

درخصوص ضرورت آموزش روابط جنسی شکی نیست به طوری که جزو آموزش های اجباری شده، البته بخش بهداشت روابط جنسی. و یا کتب زیادی در این خصوص تألیف شده که حتماً باید مورد مطالعه و آموزش قرار گیرند بسیاری از افراد اهل خواندن نیستند بلکه باید سرکلاس حاضر شوند و بشنوند و یا پاسخ به سوالات داده شود تا مصادیقی که در کتاب ها ذکر شده تبیین شوند.

درخصوص اهمیت این امر شاید یک مثال عجیب برایتان جالب باشد یکی از مراجعین من از تندخویی همسرش در حد کتک خوردن شاکی بود و وقتی پرسیدم چرا برای جدایی اقدام نمی کند؟ بعد از کلی گفتگو اظهار کرد چون رابطه جنسی که با همسرش دارد بسیار مطلوب و ارضاء کننده است که با همسر قبلی اش نداشته و علی رغم اینکه از همسر قبلی اش دو فرزند داشته جدا شده و شاید باور جامعه ما

این است که این رابطه برای مردان بسیار مهم است، ولی این یک خانم بود. منظور اینکه اهمیت این رابطه بسیار زیاد است و نکته ای که متأسفانه در فرهنگ ما بوده اینکه این رابطه امری مذموم و ناپسند است که از سر اجبار و الزام باید صورت گیرد پس دیگر نیازی نیست مانند غذایی که می خوریم یا لباسی که می پوشیم خیلی به حواشی و دلچسب تر کردنش اهمیت بدهیم که البته بخشی از این افکار ناشی از اندیشه های پلید بودن زن است، که متأسفانه در همه ادیان منحرف شده دیده می شود. ولی در همه فرهنگ ها و ادیان واقعی پیش از انحراف به این امر بسیار تأکید شده و به لحاظ روانی بسیار مهم و اثرگذار در همه رفتارها و روحیات انسان ها دارد. اگر برای حیوانات در حد ارضای غریزه و ادامه تولید مثل باشد در مورد انسان این فقط یکی از اثراتش می باشد که البته با توجه به همین یک مسئله هم باید گفت رابطه ای که به آفرینش انسانی منتهی می شود بسیار مقدس است پس باید به مانند امری مقدس برایش ارزش و قائل شد از هر نظر چه پاکیزگی چه زیبایی چه مقدمه و مؤخره و غیره که تفصیل آن در این مصاحبه نمی گنجد.

ولی آنچه که مورد نظرم هست و تصور میکنم کمتر بهش توجه شده چند نکته است که باز هم با رویکرد عزت نفس و منحصر به فرد بودن افراد هست.

زمانی هیچ آموزشی نبود و متأسفانه گفتگو راجع به این مسئله بسیار سخت بود و پشت پرده های حجب و حیا پنهان می شد به طوری که زوج ها بین خودشان ویا حتی در زمان طلاق هم اظهار نمی کردند که اصل مشکل در این زمینه هست و گاهی خود فرد هم متوجه نمیشد دردش کجاست؟ مثل بچه ای که گرسنه است ولی خودش هم نمی داند و مرتب غر میزند و از همه چیز ایراد می گیرد، فکر می کند نقاشی اش خوب نشد است یا فلان وسیله اش گم شده که ناراحت است. ولی وقتی به لطایف الحیلی غذاش رو می خورد کلی آرام می شود و مسئله اش را به راحتی حل می کند.

الان هم گاهی همینطور است که اغلب با مراجعه به مشاور و روانشناس کمک های خوبی ارائه می شود. ولی نکته ای که به نظر من مبتلا به جامعه فعلی ماست این است که با وجود فیلم ها و راحت شدن گفتگو در این خصوص، مخصوصاً بین نسل جوان، باز مسئله تقلید و عواقبش در این مسئله هم ایجاد شده است. یعنی اگر شکلی از رابطه در فیلمی دیده می شود ویا فضای خاصی به صورت لذت بخشی به تصویر کشیده شده ویا فردی از رابطه اش با همسرش با آب و تاب زیاد تعریف می کند شنونده ویا بیننده تصور می کند وضعیت خودش که تاکنون مورد قبول بوده حالا دیگر اصلاً قابل قبول و لذت بخش نیست، در نتیجه اقدام به تغییر وضعیت به هر صورتی، از عمل جراحی، تغییر لباس، تغییر رفتار و... می کند بدون در نظر گرفتن نظرو احساس همسرش ویا حتی احساس خودش، که با وضعیت جدید راضی تر است و یا فقط به دیگران و فلان هنر پیشه شبیه تر شده؟!!!! درحالی که هر فردی منحصر به فرد بوده و هرکس به شیوه خاص خودش به رضایت کامل میرسد نه با الگو گرفتن به شیوه کپی برابر اصل.

یکی از مهمترین نکات در این ارتباط پذیرش بی قید و شرط یکدیگر و عدم مقایسه است و اگر موردی هست باید به نرمی، با مهر و بدون خجالت بیان شود. دقیقاً مثل اینکه بخواهیم از دست پخت ویا خرید همسرمان تشکر و تقدیر کنیم ویا اگر موردی باب میل ما نیست بیان کنیم و درخواست تغییر و بهبود کنیم. در این موارد هم اگر به تلخی ویا با گوشه و کنایه و مقایسه با دیگران بیان کنیم، رنجش و زخم ایجاد می شود ولی اگر به مهر و نیکی بیان کنیم مسئله حل می شود و اگر نگوئیم فقط تحمل کنیم روزی به صورت نامناسبی منفجر می شویم.

به طور خلاصه از مقایسه خود با دیگران به طور صد در صد بپرهیزیم.

به این ترتیب شما بعنوان کارشناس عمده ترین مشکلی که این روزها گریبان خانواده ها را گرفته چه می دانید؟ اگر بخواهید 3 مورد را به ترتیب بیان کنید کدام مشکلات را ذکر می کنید؟ آیا روند این مشکلات رو به افزایش است؟

و اما در مورد عمده مشکل مردم ما در زمینه ازدواج همان است که در همه موارد زندگی دیده می شود:

1- کمبود آگاهی و کمتر عمل کردن به آنچه می دانیم .

2- عدم توجه به عوامل رضایت فردی و تابعیت کامل از الگوهای اجتماعی و اطرافیان بدون اندیشه و در نظر گرفتن علائق فردی.

3- بالا رفتن توقعات که نتیجه مورد بالا است یعنی توقعات هر فرد بر اساس نیازهای واقعی خودش نیست، بلکه چون معیار انتخاب همسر مثلاً تحصیلات است پس حتماً باید تحصیل کرده باشد. گرچه برای خود فرد تحصیلات مهم نیست بلکه درآمد ویا خلق و خو و گفتن طرف مهم باشد ولی دقیقاً می گوید: "مگه من چی از دختر خاله ام کم دارم که همسراو باید تحصیل کرده باشه ولی همسر من شغل آزاد و دیپلم باشه". می بینید که هیچ اشاره ای به علائق خودش نیست صرف مقایسه است.

4- نکته مهم افراط و تفریط در جامعه ماست یعنی بعضی افراد با کوچک ترین ملاک ها اقدام به ازدواج می کنند و هرچه نکات غیر متناسب می بینند به تصور اینکه بعداً درست می شود ازدواج می کنند ویا با حداقل تحقیق از خانواده و محل کار طرفین، صرفاً به گفته ها و اظهارات اهمیت می دهند. وعده ای دیگر اصلاً حاضر به صبوری و گذشت نیستند و با اولین تفاوت رد می کنند ویا اگر ازدواج کرده باشند اقدام به جدایی ویا حرف از جدایی می زنند و دقیقاً اظهار می کنند: "نمی خوام مثل قدیمی ها جوونیم رو به پای این بریزم

می خوام از زندگی ام لذت ببرم". غافل از اینکه لذت واقعی در رشد و ساختن و ساخته شدن حاصل می شود. همان که می گفتند فلانی فرد خود ساخته ای است.

نقش درمانگر و روانشناس در حل مشکلات بین زوجین چیست؟ اصولاً مراجعه به درمانگر ضرورتی دارد؟ و اگر دارد زوجین در چه مرحله ای باید به افراد متخصص مراجعه کنند که به موقع بتواند موثر واقع شود؟

نقش مشاوره بسیار مؤثر است. البته ذکر این نکته را لازم می دانم که روان درمانگر با مشاوره تفاوت دارد روان درمانگر در موارد بیماری های پیچیده مورد استفاده می باشد. ولی مشاوره در همه مواردی که نیاز داریم تا کسی از بیرون مسئله ما را ببیند و گره هایی که نمی بینیم را به ما نشان دهد. مهمترین اثر و نقش مشاوره ابتدائاً پیشگیری است نه درمان، که البته از درمان مهمتر است همانطور که در بیماری های جسمانی هم همینطور است. اگر دقت کنید ما در موضوعاتی مثل خرید اعم از خانه و ماشین تا لباس و غذا با دوستان و کسانی که تجربه دارند مشورت می کنیم. طبعاً در مورد ازدواج این امر بسیار ضروری تر خواهد بود با این تفاوت که در زمانه ای که تنوع افکار و زندگی افراد بسیار زیاد شده نمی توانیم به تجربه اطرافیانمان بسنده کنیم البته قطعاً باید از آنها نیز بهره ببریم ولی کافی نیست. نقش مشاورین را در گذشته پیران خردمندی که در برخی خانواده ها بودند یا به اصطلاح ریش سفیدان قوم و محل ایفا می کردند که در زمانه ما متأسفانه نیستند و جای خالی آنها را مشاورین باید پر کنند که در بسیاری موارد الحاق که کمک های بی نظیری ارائه می دهند. من بارها دیده ام که فردی با تصمیم قطعی طلاق ویا ... مراجعه می کند و سوالش این است که این امر را چگونه به انجام برساند که فرزندانش کمتر آسیب ببینند ولی پس از اینکه به کمک مشاور توانست مسئله خود را به وضوح ببیند کاملاً تصمیمش تغییر کرده و حتی گاهی متوجه می شود که شاید نقش اصلی در تخریب رابطه را خودش داشته است.

البته مشاوره وقتی بیشترین نتیجه را می دهد که فرد آمادگی شنیدن داشته باشد. گاهی افراد به مشاور مراجعه می کنند برای اینکه مشاور او را تأیید و در مسیر و تصمیمی که گرفته همراهی کند و نظر مشاور را برای تغییر تصمیم نمی پذیرد.